

ایدئولوژی شیطان!

ایدئولوژی شیطان!

منطق باینری مستحکم‌ترین سازه استدلالی در حوزه گزاره‌های ابطال‌ناپذیر (یقینیات) است همچنان که همین منطق تا آن درجه استعداد دارد تا با ورودش به جهان گزاره‌های ابطال‌پذیر (نسبیات) مبدل به مخرب‌ترین و مناقشه‌آمیزترین استنتاجات منطقی شود!

مخرب‌ترین کاربرد منطق باینری زمانی است که این منطق ستروانه با یک شیفت گفتمانی از جهان آنتولوژی (بود شناسانه) به جهان آگزیولوژی (ارزش شناسانه) میان‌بُر زده و جا‌علا نه از «بودها» استنتاجات ارزش داورانه اخذ کند.

محل مناقشه آنجاست که منطق باینری از جهان گزاره‌های ابطال‌ناپذیر به جهان گزاره‌های ابطال‌پذیر ریزش کند.

ریزشی که محصولش نامحدود تلقی شدن پدیده‌های محدود خواهد بود. خبط فاحش در چنین شیفت گفتمانی آنجاست که از «هستی‌ها» استنتاجات ارزشی گرفته و «تفاوت»ها را مبنای «تبعیض» قرار می‌دهند!

منطق باینری ناظر بر جهان مطلقات و یقینیات و گزاره‌های ابطال‌ناپذیر است:

هستی یا عدم – صدق یا کذب – روشنائی یا عدم‌روشنائی – خدا یا غیرخدا – خیر یا شر.

ریزش منطق باینری از حوزه آنتولوژی (بودشناسی) به حریم آگزیولوژی (ارزش‌شناسی) را می‌توان گرانیگاه خلق و بسط «ایدئولوژی شیطان» محسوب کرد که طی آن شیطان «بود» از «آتش» خود را ملاک تفاوت حامل تمایز و تفاخر و ارجحیت و ارشدیت و تشخیص و تکبرش بر «خاک‌بودگی» انسان قرار می‌دهد!

در چنین بدآیندی، منطق شیطان ناظر بر «ارزشگذاری خویش‌گمانه» بر تفاوت‌های «هستی‌شناسانه» است.

ایدئولوژی که طی آن تفاوت‌های ذاتی و مورفولوژیک (ریخت شناسانه) ملاک ارجحیت‌های ناموجه و ارزش‌داورانه قرار می‌گیرد و پیرو تقید به چنین تفرعنی است که شیطان‌انه «تفاوت» را مبنای «تمایز» قرار می‌دهند.

تفاوت نمی‌تواند مبنای تمایز باشد.

«سیاه و سفید» ، «فقیر و غنی» ، «شهری و روستائی» ، «باسواد و بی‌سواد» ، «زن و مرد» هر چند متفاوتند اما چنین تفاوتی افاده معنای مزیت و برتری یکی بر دیگری جز به اعتبار منزهی و پارسائی

نمی‌تواند بکند.

ایرانیان به لحاظ تاریخی و به اقتضای ثنویت زرتشتی، آلوده‌ترین ملت‌ها به چنین ایدئولوژی و شیطان‌نیت‌اند!

به اعتبار ابتلای ایرانیان به همین «ایدئولوژی شیطانی» نامحتمل است پاسخ یک ایرانی به یک پرسش مفروض در قبال یک انسان مفروض مبنی بر آنکه «آقای ایکس چگونه انسانی است؟» بیرون از دو گانه «آدم خوبی است» یا «آدم بدی است» چیز دیگری باشد! این تقریباً از محالات است چنانچه توقع شود یک ایرانی در پاسخ به پرسش فوق فرضاً بگوید:

«آقای ایکس فردی خوش خُلق اما در عین حال کاهل است و هم چنان که آدمی راستگو است اما ضریب مسئولیت‌پذیری‌اش پائین است. از نظر روانی فردی برون‌گرا و خیّر و اهل انفاق است. خانواده‌دوست و اجتماعی است اما در عین حال محافظه‌کار بوده و ضریب ریسک‌پذیری‌اش پائین است. خوش‌لباس و خوش‌بویان و مبادی آداب است اما مناسباتش با خانواده پدرسالارانه بوده و در مناسبات اجتماعی رفیق‌باز و تفرج‌طلبند و ...»

توقع شنیدن چنین پاسخی از یک ایرانی چیزی در حد محال است! برای یک ایرانی، پاسخ دادن در «دوگانه باینر» بمراتب سهل‌تر و مقبول‌تر از آنست تا خود را در پاسخ‌های ففسرسوز و کثیرالابعاد معطل و معذب نماید.

برای یک ایرانی با چنان الگوریتم مفروضی تنها دو گزینه محلی از اعراب دارد:

خوب یا بد!

در ما تریس جهان‌شناختی و ایدئولوژی شیطانی از نوع ایرانی انسان یا قدیس است یا ابلیس!

یا اهورا است یا اهریمن!

یا خیر است یا شر!

یا درست است یا غلط!

یا سیاه است یا سفید!

یا فرشته است یا دیو!

یا پاک است یا پلید!

یا قهرمان است یا هیولا!

یا راهبه است یا فاحشه!

یا مدرن است یا سنتی!

یا شهری است یا دهاتی!

یا باشعور است یا بی‌شعور!

یا باسواد است یا بی‌سواد!

یا روشن فکر است یا مرتجع!

یا آلامُد است یا اُمُل!

یا دنیوی است یا اخروی!

یا علمی است یا دینی!

خیزشی آپارتایدی که به اقتفای «منطق باینری» جامعه را دچار ثنویت کرده و طی آن طرفین هر کدام مدعی برتری و تفاخر ذاتی خود در مقابل کهتری و سفلگی ذاتی طبقه مقابل خود می‌باشند!

#داريوش_سجادی